فهرست

[اصول / حجیت خبر واحد 2](#_Toc187413594)

[پیشگفتار 2](#_Toc187413595)

[دلیل سوم 2](#_Toc187413596)

[تغییر و تحول در زبان و واژگان 3](#_Toc187413597)

[ادامه بحث اصلی 5](#_Toc187413598)

[مصداق اول 5](#_Toc187413599)

[برداشت اول 6](#_Toc187413600)

[برداشت دوم 6](#_Toc187413601)

[مصداق دوم 6](#_Toc187413602)

# موضوع: اصول / حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

حدود ده نظریه‌ای که در تفسیر آیات رادع از ظن بود و همین‌طور در نسبت اینها با ادله‌ای که جعل حجیت برای ظنون خاصه می‌کرد، بیان کردیم.

بعد گفتیم چند مبحث باید اینجا تعیین تکلیف شود؛ اولین مبحث این بود که این دو نظری که اینجا وجود داشت به این ترتیب بود که یک نظر می‌گفت ظن و عدم علم در این آیات همان مفهوم عرفی متعارفی دارد که درجه احتمال را بیان می‌کند.

در مقابل این هم نظر دوم بود که ظن را به معنای غیر حجت تفسیر می‌کرد که در کلمات مرحوم آقای بروجردی و امام و امثال اینها بود

برای آن نظر اول گفتیم که آنچه می‌توان دلیل اقامه کرد همان اصالة الحقیقه و ظهور کتب لغت در اینکه مفهوم ظن اعتقاد راجح و امثال اینها است.

اما در قول دوم که قول خاص بود و می‌گفت ظن یا ما لیس لک به علم معنای خاصی دارد غیر از آنکه ابتدائاً از لغت مستفاد است و آن معنای خاص یعنی غیر حجت.

برای این دو دلیل آورده‌ایم که یکی همان تصرفی در لغت و لغت‌شناسی بود که احتمال می‌دادیم معنای لغوی اصلی هم این نباشد بلکه این معنای دوم باشد که خود ما هم آن را نپذیرفتیم گرچه فی الجمله قابل دفاع هم بود ولی نهایتاً نپذیرفتیم.

دلیل دوم هم اباء از تخصیص بود که در اینجا نکات خاصی هم مطرح شد و آن را هم پاسخ دادیم.

# دلیل سوم

ما سابق هم این را در اجتهاد و تقلید تقریر کردیم و آن را به آقای بروجردی و دیگران نسبت دادیم ولی بعد آن را هیچ جا پیدا نکردیم. آنجا ایشان یک کلمه گفتند ظاهراً یک تقریری بوده است که خود ما آنجا ساختیم و الا وجهی برای این نسبت پیدا نکردیم که کسی این را گفته است.

این وجه سوم بحث نسبتاً مهمی است که عنایت داشته باشید.

وجه سوم می‌گوید به لغت کار نداریم بلکه می‌گوییم که در مواردی واژگان در ادبیات قرآن، دچار یک تطور و تحول محتوایی و معنایی می‌شود و معانی جدیدی شکل می‌گیرد. این نزدیک به بحث حقیقت شرعیه است که در اصول ملاحظه کردید. خیلی جالب است که یک زمانی می‌گفتند بحث‌های اصولی بعضی چیزهای آن اضافه است، مثلاً حقیقت شرعیه، چه اثری بر آن مترتب است؟ همین بحث قدیمی چقدر حرف دارد و در بحث‌های جدید چیزهایی پیدا می‌شود که خیلی با آن قرابت پیدا می‌کند. من از افرادی هستم که خیلی به اصول اعتقاد دارم.

این دلیل سوم می‌گوید باید یک قاعده کبروی را مدنظر قرار بدهیم و آن اینکه بسیاری از واژگان گرچه معانی معین لغوی و حقایق لغویه و عرفیه داشته‌اند اما در گفتمان و ادبیات و متن دینی و قرآنی که قرار گرفته است دچار تحول معنایی شده است.

در حدی که این واژه وقتی در قرآن به کار برود دیگر اصالةالحقیقه لغوی اینجا حاکم نیست بلکه یک معنای جدید شکل گرفته است و باید بر آن معنای جدید حمل کرد.

این را گاهی حقیقت شرعیه می‌گویند در بعضی از صور، یکی هم همین است که می‌گویند فی اللغة و الاصطلاح منتهی اصطلاح را می‌گویند انواعی دارد؛ یا شرعی است و یا حتی اصطلاح خاص متن قرآنی وجود دارد، بعضی از واژگان است که در قرآن و روایات متفاوت است. یا حتی در طول تاریخ ائمه در زمان ائمه آغازین با آنکه در ادبیات و گفتار ائمه متأخر آمده است متفاوت است این تفاوت‌ها هم وجود دارد و توجه به کلی این مسئله اهمیت هم دارد.

# تغییر و تحول در زبان و واژگان

زبان‌ها و واژگان یک قواعد عامی بر آن‌ها حاکم است از لحاظ سیر تطور و تحول و روی این هم کار شده است و مقالات وجود دارد و حتی زمان داده‌اند، گفته‌اند هر صد سال، دویست سال این بخش از واژگان زبان دچار تطور و تحول معنایی و کارکردی می‌شود، به نحو متباین کم است، غالباً خاص‌تر یا عام‌تر می‌شود و گوشه و کنار آن تغییر پیدا می‌کند و برای این قاعده ذکر کرده­اند.

برای اصل زبان‌ها هم همین‌طور است، می‌دانید طبق قواعدی می‌گوید این چند هزار زبان و لهجه هر چند سال یک بار تعدادی از آن‌ها می‌میرد، تمام می‌شود. لهجه‌ها دائم در حال تغییر و تحول است و خیلی از آن‌ها هم تمام می‌شود به خاطر به هم پیوستگی که دنیا با هم دارد یک زمانی چند هزار لهجه بوده است و الان خیلی کمتر شده است. در همین نزدیک پنجاه سال، در استان‌های خودمان می‌بینیم لهجه‌ها فرق کرده است و این آنی نیست که سابق بوده است.

تطور لهجه‌ها، تطور لغات و زبان‌ها، تطور واژگان در لغات، اینها چند محور مهمی است که در زبان‌شناسی دنیای جدید روی آن کار شده است البته در ادوار متأخر این تغییر و تحول و تطور سریع‌تر و پرشتاب‌تر است به دلایل مختلف، در ادوار قبل کمتر بوده است، این تطور و تغیّر و تحول هم در همه زبان‌ها هست و در آنجایی که مجموعه‌های تخصصی شکل می‌گیرد بیشتر است به همین خاطر اصطلاح پیدا می‌شود. می‌گوییم لغت و اصطلاح. این هم یک بحث که لغت و اصطلاح با هم فرق دارد.

و اصطلاحاً یک محور مهم آن اصطلاحات شرعی است که در معرض این تغییر و تحول معنایی و دگرگونی معنایی هست. در دنیای جدید روی همه این سه چهار محور کار شده است حتی برای اینها قاعده ذکر کرده‌اند. گاهی زمان می‌دهند که این‌جور می‌شود. اینها نکات مهمی است که در زبان‌شناسی وجود دارد.

از آن طرف هم در بحث واژگان قرآنی کارهایی مستشرقین انجام داده‌اند از قبیل کارهای آقای ایزوتسو هست که آن دانشمند ژاپنی که کارهای مفصلی انجام داده است که نکات خیلی خوبی هم در آن انظارش وجود دارد که یکی از بحث‌ها همین است که این واژه در متن می‌آید، یک وقت عرف حرف می‌زند، به عنوان یک عرف عام، این واژه‌ها در همان عرف عام معنای خود را دارد و جلو می‌رود. اما وقتی این واژه در ادبیات یک فرد وارد شد، دچار دگردیسی می‌شود یک خلیط‌هایی پیدا می‌کند، یک سایش پیدا می‌کند، یک چیزی از آن کم می‌شود و یا یک چیزی به آن اضافه می‌شود در همان متن و گفتمان، مثلاً گفتمان امام رضوان الله تعالی علیه که ببینید، در آن گفتمان ایشان در یک ده سال، می‌بینید واژه‌ها معنا پیدا می‌کنند، کم و زیاد می‌شوند و یک ادبیات خاصی شکل می‌گیرد.

گاهی این ویژگی‌هایی که در ادبیات یک فرد یا جمع خاص شکل گرفته است به حد اصطلاح می‌رسد و گاهی هم این جور نیست که یک معنای جدید پیدا شده باشد و اصطلاح شده باشد، آدم با قرائنی می‌فهمد که آن این‌جور به کار می‌رود. مرز این دو خیلی مرز حساس و لغزنده است که الان این کاربردی که آن دارد در این متن ویژه خود آن، گفتمان ویژه آن، این کاربردی مجازی است که با قرینه‌ای افاده می‌کند یا اینکه جلو رفت و کثرت استعمال، می‌شود گفت این لفظ در این گفتمان و متن، معنایش این است، با آن که در لغت است فرق کرد. گاهی به اینجا می‌رسد. اینها قواعد کلی است که بر زبان حاکم است.

دنیای زبان یک دنیای بی‌پایان از ظرافت‌ها و پیچیدگی‌ها است و بسیاری از مغالطات و اشتباهات بشر هم به خاطر این لغزش‌های زبانی است. بخش عمده‌ای از مغالطات منطقی به لغزش‌های زبانی برمی‌گردد که دم دستی آن اشتراک لفظی و حقیقت و مجاز است. یکی از محورهای مهم این لغزش‌های زبانی، ادبیات خاص شرع است یا جمع خاص است.

این گریزی به چند مبحث مهم زبان‌شناسی بود که بسیار مهم است و با اصول ما هم بی‌ارتباط نیست.

در قرآن گفته می‌شود که واژگان متعددی در قرآن کریم به خاطر آن گفتمان ویژه و فضای خاص آن دچار دگردیسی شده است و معنا، معنای جدید شده است و با آن معنایی که در عرف و لغت سراغ داریم بی‌ربط نیست، اما یک سایشی پیدا کرده است یا اینکه خلیطی و مزیجی پیدا کرده است، چیزی به آن اضافه شده است و اخص شده است؛ فرض بگیرید واژه الله، الله که قبل از قرآن گفته می‌شده است با آن الله که در قرآن آمده است خیلی فرق کرده است یا مثل ایمان و کفر که مثل ایزوتسو روی این خیلی کار کرده است که آمنَ و کفرَ در لغت ببینید یک معنایی دارد که با آن استعمال قرآنی خیلی فرق دارد، قرآن که می‌گوید آمنَ، کفرَ کاملا یک چیز متشخصی است ناظر به احوال روحی و باورها است و متعلق خاصی که معتقدات خدا و ما انزل الله باشد. در قرآن دیگر نمی‌شود گفت اصالة الحقیقه می‌گوید آمن و کفرَ همان معنایی است که در لغت است این یک بار ویژه‌ای پیدا کرده است گرچه بی‌ارتباط هم نیست. معمولاً بی‌ارتباط نیست، آن لغزشگاه‌های زبانی هم علت این است که تطورات زبانی، معمولاً به شکلی است که از عام به خاص و از خاص به عام می‌رود و لذا همیشه می‌گوییم در مشترک لفظی اشتراک بین متباینات چیز مهمی نیست و شاید هم خیلی زیاد هم نباشد و اگر باشد سختی ندارد. راحت است.

و اما آن که مهم است اشتراک بین عام و خاص است که بارها در طول این بیست سال در بحث‌های اصول، قواعدی برای این مشترک عام و خاص ذکر کرده‌ایم و چند بار هم صحبت می‌شد که مجموعه بحث‌های لغت‌شناسی که در مباحث بوده است را جمع بکنیم شاید فوایدی در آن باشد عنایت داشته است در طول این سال‌ها، روی مباحث مربوط به زبان‌شناسی و لغت و یکی هم اشتراک بین معانی عام و خاص است. علت این است که این انتقال‌ها معمولاً از یک جایی به جای دیگر است و این‌جور نیست که انتقال از اینجا به ضد و مباین بشود معمولاً به سمت آن می‌رود که با معنای اصلی نسبتی دارد، منتهی مقداری محدود می‌شود یا موسع می‌شود و معانی جدید، خلیط‌ها و مزیج‌هایی پیدا می‌کند یا سایش‌هایی پیدا می‌کند.

این یک قاعده کلی است و واقعاً باید این را بپذیریم که در قرآن مجموعه از واژگان هست که اینها دیگر مشترک لفظی هستند و معانی خاص خود را دارند ولو اینکه با آن معنای لغوی هم نسبتی هم دارند از قبیل این دو سه واژه‌ای که الان عرض کردم.

این یک بحث کلی بود که شاخه‌های مختلف مباحث مربوط به زبان‌شناسی و تطورات زبانی را نشان می‌دهد

و یک نکته‌ای هم که وجود دارد این است که الان در آن بحث تطور تاریخی لغات معنایی به ذهن ما می‌آید، الان تبادری که به ذهن ما می‌کند، معنایی که از یک لفظی در آیه یا روایت آمده است، باید برگردیم بگوییم در زمان صدور نص این معنا بوده است و لذا اینجا استصحاب قهقرا، اصل‌ عدم نقل، امر خیلی مهمی است و چقدر می‌شود به این تمسک کرد مخصوصاً با توجه به این تطور زبانی که وجود دارد این هم در اصول امر مهمی است، اصل‌ عدم نقل از معنا به شکل استصحاب قهقرایی. می‌گوییم من الان این به ذهنم تبادر می‌کند و این تبادر را نشانی از تبادر زمان امام صادق علیه‌السلام می‌داند و می‌گوید مقصود از روایت این است. این هم با آن بحث ارتباط دارد و در جای خود باید به آن توجه کرد.

واژه‌های به کار رفته در قرآن طیف دارد، یک جاهایی معلوم است هیچ عنایتی به آن نیست و همان معنایی که در عرف به کار می‌رود اینجا هم به کار رفته است؛ ضرر، اهل، چیزهایی از این قبیل، معلوم است که کاربست این واژه مطابق با همان ادبیات عام عرفی است.

یک جاهایی هم می‌دانیم یک ادبیات جدید ساخته شده است، مثل الله، ایمان، کفر و امثال اینها و البته در میانه اینها مواردی که تردید وجود دارد آن هم کم نیست و نیاز به دقت دارد و اصل هم در آنجا طبعاً اصول اصالة الحقیقه و امثال اینها جاری می‌شود برای رفع تردید در آنجاها.

# ادامه بحث اصلی

برای اینکه به این بحث بپردازیم می‌خواهیم بگوییم شاید این واژه‌های ظن و عدم علم و علم و امثال اینها در قرآن، یک کاربست جدیدی پیدا کرده است، یک ساختار و شکل و معنای جدید، با یک تفاوتی با آن معانی لغوی پیدا کرده است. اصل آن معنای لغوی در این‌ها محفوظ است اما در منطق قرآن یک تطوری پیدا کرده است. واژه ظن و علم و جهل و امثال اینها.

با این بیان که از مصداق‌هایی شروع می‌کنم؛

## مصداق اول

**﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾**[[1]](#footnote-1) آن‌ها که حرف‌ها را می‌شنوند و بهتر آن را انتخاب می‌کنند. این را دو جور می‌شود تفسیر کرد؛

### برداشت اول

این است که در بحث آزاد همه حرف‌ها را می‌زنند، بعد شما دقت که کردید هر کدام را تشخیص دادید انتخاب می‌کنید.

این همان گفتگوی آزاد، شنیدن حرف‌ها و بعد هم انتخاب، این روش درستی است که رفته‌اید و احسن هم آن است که شما بعد از شنیدن این حرف‌ها انتخاب کرده‌اید.

این یک برداشت از آیه است که گاهی برداشت روشن‌فکرانه از آیه می‌شود که آیه قرآن هم می‌گوید بحث آزاد. مناظره بکنید و بحث بکنید، حرف‌ها را بشنوید، بعد مردم خود انتخاب می‌کنند، این همان احسن است.

### برداشت دوم

اما برداشت دیگر این است که ان یتبعون احسنه، احسن، اینجا یعنی همان که در نفس الامر بهتر است و مطابق آن چیزی است که با عالم شرع انطباق دارد؛ اینکه صد مطلب را بفهمد و آخر هم در ظن خود چیز دیگری انتخاب کند که با واقع و نفس الامر تطابق ندارد. آیه آن را هم می‌گوید؟ خیر، آیه می‌گوید یتبعون احسنه، احسن نفس الامری. احسن نفس الامری هم یعنی آن که مطابق با آن شریعت است.

## مصداق دوم

آیه شریفه می‌گوید **﴿هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ﴾**[[2]](#footnote-2) عالمان و جاهلان مساوی هستند؟ فرق دارند، علم یعنی این درجه احتمال، اینکه او چیزهایی را یقین و اطمینان دارد؛ این مقصود است؟ یا علمی که راهنمای به واقع باشد، آدم قطاعی که از مسیر اشتباه رفته است و به الحاد رسیده است، قطع به الحاد دارد، این در **﴿یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ﴾** است یا در **﴿الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ﴾**؟ قرآن می‌گوید لا یعلمون است. قطع قطاعی که با واقع منطبق نیست، یعلمون است؟ قطع به نفی معاذ الله خدا که منطبق بر آن اصول درست نیست از نگاه قرآن؛ این یعلمون است؟ حتما نه، درست است که **﴿هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ﴾** که در کاربردهای علم و جهل، همان **﴿أَنْ تُصِیبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَیٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِینَ﴾**[[3]](#footnote-3)، این جهالت را می‌خواهد بگوید ندانستن یا یک نوع ندانستن خاص؟ با این قرائن و کاربردها و آن هدف گیری و جهت گیری هدایتی که در قرآن منظور است، ممکن است کسی بگوید علم در قرآن همان درجه احتمال قوی مقابل جهل در آن وجود دارد اما یک قید دارد؛ علم یعنی آن دانایی که هدایتگر باشد. با واقع نسبتی داشته باشد، دستگیر باشد. این علم است؛ **﴿هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ﴾** علم در اینجا یعنی آن علم به حقیقت که در سعادت هم مؤثر است هم انطباق دارد و هم در سعادت مؤثر است.

دو چیز قاطی این شده است و الا بی‌ربط به معنای لغوی نیست ولی فضا و گفتمان قرآن این نیست که به علم با قطع نظر از واقع بها بدهد و فضای قرآن این نیست که به علمی که راهبر و هدایتگر نباشد ارزش ببخشد.

ادبیات قرآن، ادبیات هدایتگری است، در این ادبیات واژه‌ها یک شکل و شمایل جدیدی پیدا می‌کنند، یعلمون یعنی الذی هو قاطعٌ و مطمئنٌ به مسئله و آن هم در جایی که آن موضوع، موضوع مربوط به هدایت و امثال اینها باشد.

لذا **﴿هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ﴾** می‌شود گفت یک معنای آن این است که فیزیک‌دان با غیر فیزیکدان فرق دارد.

اما یک معنا این است که قرآن در اینجا درصدد یک مفهومی از علم و غیر علم است که این دو ویژگی را دارد؛

۱- علم جهل مرکب را نمی‌خواهد بگوید.

۲- علمی هم که ره به سعادت نمی‌برد. آن هم اینجا مقصود نیست.

علم یعنی این، این در منطق قرآن است، می‌بینیم همان مفهوم علم هست، همان مفهوم لغوی در اینجا دارد ولی محدود به دو قید شده است؛ مقابل جهل مرکب که از نظر ذهنی و نفسی آنجا هم علم است و دیگر علمی که راهبر به سمت سعادت بشر است.

**﴿هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ﴾** این را می‌گوید.

در ظن هم اینطور است. در حدود پنجاه آیه که در آن ظن آمده است، ظن را وقتی به لغت مراجعه بکنیم می‌گوید اعتقاد راجح یا شک، این درست است وقتی قرآن می‌گوید ظن، **﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا﴾** سوره یونس، آیه ۳۶ می‌خواهد بگوید آن درجه احتمالی که حقیقتی در آن نیست، منشأ سعادتی نمی‌شود، راهگشای واقعی نیست، آن را نفی می‌کند، یک قیودی به این ظن اضافه شده است و تولید معنای جدید کرده است.

و لذا همان‌طور که علم دو قید دارد، ظن هم این قیود را دارد؛ یعنی درجه احتمالی که ارزش پایینی دارد و هیچ وجهی در سعادت بشر ندارد و این جور چیزی است و حتی ممکن است کسی بگوید این ظن شامل آن جهل مرکب هم می‌شود.

این هدف قرآن، ادبیات قرآن، منطق و گفتمان قرآن، اقتضای یک فضای جدیدی دارد که در این فضا واژگان معانی جدیدی پیدا می‌کنند.

اگر هم نگوییم واژه معنای جدید پیدا کرده است، سلمنا بگوییم ممکن است بگوییم این ادبیات موجب یک انصرافاتی می‌شود یا قرائنی می‌شود که معنای اخصی از آن معنای لغوی پیدا بکند لااقل قرینه است که این معنا متفاوت از آن معنای لغوی است ولو به نحو مجاز در این لسان قرآن.

اگر کسی بر این نکات خیلی پافشاری بکند می‌گوید اصلاً واژگان قرآنی در مواردی از این قبیل تطور پیدا کرده است در حد اشتراک لفظی و تولد معانی جدید.

اگر کسی به این شدت و حدت هم نگوید می‌تواند بگوید این توضیحاتی که دادیم، اینها تولید قرائنی می‌کند برای اینکه این الفاظ را بر معانی مجازی حمل بکنیم که در قرآن برای اینها وجود دارد. یا حتی اگر مجاز هم نگوییم، بگوییم موجب یک انصراف می‌شود.

این بیانی که عرض کردیم می‌تواند در واژگان قرآن به یکی از این سه شکل تأثیر بگذارد؛

۱- تولید معنای جدید به معنای اشتراک لفظی

۲- تولید معنای مجازی با این قرینیتی که بیان شد.

۳- به شکل انصراف، می‌گوید معنای جدید هم لفظ در آن به کار نرفته است، یک انصرافی ایجاد کرده است. یعنی یک قید پنهانی اینجا وجود دارد بدون اینکه لفظ تقییدی در معنا پیدا کرده باشد.

این بحثی است که اینجا وجود دارد. این تقریر دیگری است که بر اساس این گفته می‌شود این ظن که در این حدود پنجاه آیه آمده است، یعنی چیز خاص، چیزی که پای آن به جایی بند نیست، راهبری درستی در زندگی ندارد و این شامل آن طبق بیان آقای بروجردی و حضرت امام شامل ظنون خاصه معتبری که راهگشای زندگی، سیره عقلا بر آن ابتنا دارد، دلیل خاص وجود دارد شامل اینها نمی‌شود و کار به آن‌ها ندارد. قول ذوالید و… نهایت تقریری است که می‌شود برای این مسئله آورد.

ظنونی که عمل به ظواهر است، اینها چیزی است که مبنای زندگی بشر است. معلوم است که قرآن نمی‌خواهد آن را نفی بکند. این تقریر دیگری است که می‌شود به عنوان دلیل سوم و للکلام تتمة ان‌شاءالله.

1. - سوره زمر، آیات ۱۷ و ۱۸ [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره زمر، آیه ۹ [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره حجرات، آیه ۶ [↑](#footnote-ref-3)